جلسه 200

چهارشنبه 28/01/87

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

اگر در حکم ظاهری کشف خلاف شد بواسطه اصل عملی. یعنی اصل عملی آمد و کشف کرد که آن حکم ظاهری سابق خلاف واقع بوده است. این صوری دارد که عرض می کنیم:

صورت اولی: این است که با استصحاب کشف بشود خلاف. مثلا ما در اثناء وضوء شک کردیم که صورتمان را شستیم یا نه. فکر می کردیم که قاعده تجاوز در مورد وضوء هم جاری است. بعد که نماز خواندیم فهمیدیم اشتباه می کردیم قاعده تجاوز در وضوء جاری نیست. بعد از سقوط قاعده تجاوز نوبت رسید به استصحاب، استصحاب عدم وضوء صحیح. با این استصحاب برای ما کشف خلاف شد. یعنی استصحاب عدم وضوء صحیح می گوید که شما بنا بگذارید که وضوء صحیح نگرفتید و نماز با وضوء صحیح نخواندید.

این مثال در رابطه با شبهه موضوعیه بود که شما در هنگام وضوء شک می کنید در غسل وجه.

مثال برای شبهه حکمیه هم می شود زد به اینکه شما اول بنا گذاشته بودید بر وجوب نماز ظهر در روز جمعه، بخاطر یک اماره ای که فکر می کردید وجود دارد، عمومی وجود دارد. بعد فهمیدید که آن اماره بر وجوب نماز ظهر در روز جمعه مشکلی داشت. یا سندش مشکل داشت، یا ظهورش مشکل داشت. نوبت رسید به استصحاب بقاء وجوب نماز جمعه چون در زمان حضور امام نماز جمعه یقینا واجب بود به وجوب تعیینی، استصحاب می گوید الان هم که عصر غیبت است نماز جمعه واجب تعیینی است. این هم مثال انکشاف خلاف توسط استصحاب در شبهه حکمیه.

در این موارد: تارة: انکشاف خلاف در داخل وقت رخ می دهد، در داخل وقت ملتفت می شویم و در داخل وقت استصحاب می کنیم بقاء وجوب را. بلا اشکال باید اعاده کنیم عمل را و این بحثی ندارد.

اما مشکل آنجایی است که بعد از خروج وقت استصحاب جاری می شود. مشکل این است که استصحابی که بعد از خروج وقت ما جاری می کنیم چطور می تواند موضوع وجوب قضاء را که فوت الفریضة است اثبات کند؟ در همان مثال إجراء قاعده تجاوز در وضوء که ما شک کردیم آیا صورتمان را در وضوء شستیم یا نه، در اثناء وضوء هم بودیم در مسح سر بودیم، قاعده تجاوز جاری کردیم به خیال اینکه قاعده تجاوز در اثناء وضوء جاری است، بعد از خروج وقت متوجه شدیم که قاعده تجاوز در وضوء جاری نیست. استصحاب گفت شما در وقت وضوء صحیح نگرفتید. و این استصحاب گفت نماز با وضوء صحیح نخواندید. اما اشکال این است و مرحوم آخوند هم در کفایه مطرح کرده که این استصحاب چطور می تواند موضوع وجوب قضاء را اثبات کند با توجه به اینکه موضوع وجوب قضاء فوت الفریضة است. استصحاب عدم الاتیان بالعمل الصحیح فی داخل الوقت بخواهد اثبات کند فوت فریضه را، این اصل مثبت است. چرا؟ برای اینکه فوت الفریضة یک عنوان بسیط است. فوت یعنی از کیسه رفتن. شما ساعت سه بعد از ظهر اتیان نکرده بودید به نماز مثلا. اما فوت شده بود از شما نماز؟ نه. فوت انتزاع می شود از عدم الاتیان بعمل ذی مصلحة، با این خصوصیت که دیگر وقت آن هم گذشته باشد. در اثناء وقت اگر هنوز اتیان نکردید به آن عمل ذی مصلحت، صدق فوت نمی کند. فوت انتزاع می شود از آن حالتی که اتیان نکنید به عمل ذی مصلحت و وقت اتیان هم منقضی شده باشد. و این عنوان فوت می شود عنوان بسیط. عنوان بسیط فوت را شما بخواهید با استصحاب عدم الاتیان بالعمل الصحیح و ضمیمه کردنش به علم به انقضاء وقت اثبات کنید می شود اصل مثبت. اگر فوت مرکب بود از این دو چیز، مرکب بود از عدم الاتیان وانقضاء الوقت، مشکلی نبود. یک جزء موضوع را بالوجدان و جزء دیگر را بالاصل احراز می کردید. اما مشکل این است که فوت عنوان بسیط است. مثل عنوان اول الشهر. اول ماه. عنوان اول. چون عنوان اول انتزاع می شود از اینکه امروز ماه شوال باشد و دیروز ماه شوال نبوده باشد. آیا می شود بگوئیم امروز وجدانا ماه شوال است، استصحاب هم می گوید دیروز ماه شوال نبود فهذا یوم العید و اول الشهر؟ نمی شود. چون این اصل مثبت است.

یا مثلا عنوان اعمی بودن، شما بگوئید این نوزاد الان قابل بصر هست، استصحاب هم می گوید چشم ندارد، فهو اعمی. این اصل مثبت است. چون عمی عنوان بسیط است منتزع من عدم البصر وقابلیة المحل للبصر. عنوان مرکب نیست بلکه عنوان بسیط است. فوت هم همینطور.

این فرمایش مرحوم آخوند هست که بسیاری از بزرگان مثل مرحوم آقای خوئی وآقای صدر این را پذیرفته اند.

البته کسانی که مثل مرحوم آقای حکیم می گویند ما از دلیل وجوب قضاء فهمیدیم در نماز و روزه که یک ملاک در نماز در وقت است و یک ملاک هم در طبیعی نماز است. که با وجوب قضاء می گویند اگر ملاک نماز در وقت را تحصیل نکردی لااقل ملاک طبیعی نماز را تحصیل کن.

 طبق این نظر آقای حکیم فرموده است که کشف می کنیم که اول اذان ظهر که شد دو تا امر به ما متوجه شد، یکی صل الظهر فی الوقت و یکی هم صل الظهر. و ما نسبت به امر به طبیعی صلاة ظهر اشتغالمان یقینی است والاشتغال الیقینی یقتضی الفراغ الیقینی. ولذا به نظر آقای حکیم در شک در قضاء مجرای قاعده اشتغال می شود.

اقول: این مبنا درست نیست. ظاهر دلیل قضاء این است که به امر جدید است.

اگر ما گفتیم ولو قضاء به امر جدید است، اما موضوعش عدم الاتیان است نه فوت. باز هم استصحاب عدم الاتیان می تواند اثبات کند وجوب قضاء را.

ولی این خلاف ظاهر است که ما فوت را معنا کنیم به عدم الاتیان.

حضرت امام ره در کتاب الخلل فی الصلاة فرموده اند: چه اشکالی دارد بگوئیم ما دو تا موضوع داریم برای وجوب قضاء، یکی فوت و یکی عدم الاتیان. هر دو موضوع هستند برای وجوب قضاء. آنوقت ما با استصحاب عدم الاتیان یک موضوع وجوب القضاء را که عدم الاتیان است اثبات می کنیم، ولو موضوع دیگر که فوت است اثبات نشود.

اقول: جوابش این است که اولا: در کدام روایت عدم الاتیان موضوع وجوب قضاء قرار گرفته است؟ فقط یک روایت است می گوید کسی که فراموش کند نماز را، یا نماز بی وضوء بخواند، یا خواب بماند از نماز، باید قضاء کند. ویقینا اینها موضوع وجوب قضاء نیست. اینها مصداق هستند، والا ممکن است کسی عمدا نماز نخواند. نسیان الصلاة و صلاة بغیر طهور و نوم عن الصلاة اینها قطعا موضوع وجوب قضاء نیستند، بلکه مصداق هستند برای موضوع وجوب القضاء. برخلاف فوت الفریضة. او می تواند موضوع باشد برای وجوب قضاء، چون شامل همه موارد وجوب قضاء می شود.

سؤال وجواب: این چیزی که در این خطاب آمده نگفت من لم یصل حتی خرج الوقت. پس این خطاب ظهور ندارد در اینکه موضوع وجوب القضاء عدم الاتیان است. چون نگفت من لم یأت بالصلاة الی أن خرج الوقت فیقضی الصلاة. بلکه مصادیقی را گفت که یقینا این مصادیق، مصادیق هستند برای عنوان کلی. آن عنوان کلی چیست الله اعلم. روایت دیگر می گوید إقض ما فات کما فات، این عنوان کلی عبارت است از فوت.

ثانیا: ما دو تا وجوب قضاء که نداریم، چون معنایش این است که اگر قضاء نکردیم دو تا عقاب بشویم بخاطر دو تا وجوب قضاء. یک وجوب قضاء داریم. یک وجوب قضاء که نمی تواند دو تا موضوع داشته باشد فی عرض واحد، هم عدم الاتیان و هم فوت. فوقش فرمایش شما باعث می شود ما بگوئیم خطابات شرعیه مجمل است. ما نمی دانیم موضوع فوت است یا عدم الاتیان. مجمل هم که بشود باز نمی توانیم اثبات کنیم با استصحاب عدم الاتیان موضوع وجوب قضاء را. چون شاید موضوع وجوب القضاء فوت باشد. احتمالش کافی است برای اینکه استصحاب عدم الاتیان دیگر جاری نشود برای اثبات موضوع وجوب القضاء که شاید فوت باشد.

پس اینکه حضرت امام فرموده وجوب قضاء دو تا موضوع دارد یکی عدم الاتیان و دیگری فوت الفریضة. می گوئیم یعنی چه؟ یعنی بگوید إذا لم تأت بالفریضة أو فاتت منک الفریضة وجب القضاء، به نحو أو بگوید، خب اینکه لغو است. برای اینکه در حکم واقعی فرقی نیست. در حکم واقعی هر کجا که عدم الاتیان الی آخر الوقت هست فوت هم هست. از نظر حکم واقعی که بین اینها تساوی است. نسبت عموم من وجه نیست که ما بگوئیم چه اشکال دارد بگوید إذا جاءک عالم أو هاشمی وجب التصدق. إذا لم تأت بالفریضة الی أن خرج الوقت أو فاتت منک الفریضة وجبت علیک القضاء. خب این در صورتی است که نسبت بین این دو تا موضوع لااقل عموم من وجه باشد. در حالی که به لحاظ واقع نسبت تساوی است. اثر در حکم ظاهری روشن می شود، والا هر کجا عدم الاتیان بالفریضة است الی آخر الوقت فوت الفریضة هم هست.

پس لغو است بگویند إذا لم تأت بالفریضة أو فاتت منک وجب القضاء.

می خواهند دو تا موضوع وجوب قضاء باشد، یکی إذا لم تأت بالفریضة وجب علیک القضاء، یکی هم إذا فاتت منک الفریضة وجب القضاء، این هم معنایش این می شود که قضاء دو تا وجوب داشته باشد یعنی ترک بکنی قضاء را دو تا عصیان باشد. این هم که نمی شود. پس یک وجوب قضاء است با یک موضوع. فوقش نمی دانیم آن موضوع چیست شک هم بکنیم تا اثبات نشود موضوع عدم الاتیان است ما با استصحاب عدم الاتیان نمی توانیم اثبات کنیم وجوب قضاء را.

سؤال وجواب: مثل اینکه ندانیم عادل موضوع وجوب اکرام است یا عدم الفاسق موضوع است.

سؤال وجواب: اینکه شما بگوئید از خطاب فوت الفریضة عرف استظهار می کند عدم الاتیان بالفریضة را. خب این خلاف ظاهر است. بله بعضی موارد همنیجور است، مثلا ما در عنوان ترکه میت قبول داریم که عرف می گوید یعنی منترکات المیت. ولذا اگر استصحاب گفت که شما تا آخر عمرتان مالک این یک میلیون بودید، اثبات می شود که این یک میلیون در هنگام موت شما مال شما بود فینتقل الی الورثة. عنوان ما ترکه المیت اگر موضوعیت داشته باشد خب استصحاب بقاء یک میلیون در ملک این آقا اثبات نمی کند که این یک میلیون ما ترکه المیت است. ولی عرف از این ما ترکه المیت می فهمد منترکات المیت. این را ما در برخی از موارد به مناسبت حکم وموضوع فهمیدیم، اما در فوت الفریضة ما این را نفهمیدیم که موضوع عدم الاتیان بالفریضة است.

این هم که آقای زنجانی مطلبی می فرمودند و قبلا هم در ذهن ما می آمد که عرف ولو بگوید موضوع فوت الفریض است، اما وقتی استصحاب می کنیم عدم الاتیان را، آثار فوت را هم بار می کند. یعنی از خطاب استصحاب که می گوید لاتنقض الیقین بالشک می فهمد که شما استصحاب که کردی عدم الاتیان الی آخر الوقت را، آثار فوت را هم بار کن و بگو فوت شده است دیگر. خب این می شود بحث خفاء واسطه. که به قول خود ایشان می فرمود این هم یک مشکلی است که شده نرخ شاه عباسی که یکی به استصحاب تمسک می کند و هم بحثش هم می گوید این اصل مثبت است، او هم می گوید واسطه خفی است.

اقول: اینجور بحث به نتیجه نمی رسد. ما در بحث استصحاب هم عرض کردیم که خفاء واسطه به این معنا که نظر عرف مسامحی را ما معیار قرار بدهیم هیچ ارزشی ندارد. وقتی عرف می فهمد فوت الفریضة عنوان وجودی است یعنی از کیسه رفتن و این غیر از عدم الاتیان است، خب این شبیه این می ماند که شما به عرف بگوئی إغسل وجهک، استصحاب بکند عدم چسب را در صورت خودش، بعد بگوید ثابت شد که پس صورت من شسته شده است. بعد هم می گوئیم آقا این اصل مثبت است که استصحاب عدم حاجب بخواهد اثبات کند تحقق غسل را. می گوید واسطه خفی است. آقا وقتی مولا گفت إغسل وجهک و اثر رفت روی غسل اثر نرفت روی عدم الحاجب، اصلا دلیل لاتنقض الیقین بالشک می گوید این عدم الحاجب اثر شرعی ندارد، برای چی من بیایم تعبد کنم به عدم الحاجب. شما فرض کردید که شارع حتما گفته بنا بگذار بر عدم الحاجب در صورتت، بعد می گوئید خب پس باید ثابت بشود که غسل الوجه محقق شد دیگر. نخیر، وقتی اثر شرعی نرفته روی عدم الحاجب، اصلا شارع نمی آید بگوید بنا بگذار بر عدم الحاجب. بلکه شارع می گوید هر چیزی که موضوع اثر شرعی است شما نسبت به او استصحاب جاری کن. و دلیل استصحاب بیشتر از این نمی فهماند.

چه فرق می کند با اینکه استصحاب می کنید که زید داخل لحاف است یک تیری پرتاب می کنید به سمت این لحاف. بگوئید استصحاب می گوید زید زیر لحاف است، تیر هم که این لحاف را شکافت و به عمق زمین فرو رفت. اگر زید زیر لحاف باشد این تیر که امعاء واحشاء زید را هم بیرون ریخت. به هر عرفی بگوئید می گوید اینجور حرف نزن این اصل مثبت است. استصحاب بقاء زید تحت اللحاف بخواهد اثبات کند فقتله الرمی می شود اصل مثبت.

به هر حال ما به نظرمان اینکه مرحوم آخوند فرمود این استصحاب عدم الاتیان الی آخر الوقت اثبات نمی کند فوت الفریضة را این امر صحیحی است.

سؤال وجواب: نظر مسامحی عرفی که خود عرف وقتی ملتفت بشود متوجه است که این نظر مسامحی است اعتبار ندارد. مثل اینکه شما می گوئید ده روز من در این شهر می مانم الا یک دقیقه. ساعت دوازده امروز آمدم یک دقیقه به دوازده روز یازدهم هم از این شهر بیرون می روم. علماء فرموده اند بالاخره همین عرف وقتی دقیق می شود جایزه یک میلیاردی تعیین می کنند برای کسی که ده روز در این شهر بماند، آنوقت به همین آقا جایزه را نمی دهند می گویند یک دقیقه کم ماندی. منتهی دین خدا مثل اینکه دیوارش کوتاه است، نظر مسامحی عرفی را عرف پیاده می کند، اما در دقت هایی که خودش می کند گیر می دهد. ما می گوئیم به همان دقتهایت کار داریم، به مسامحاتت کار نداریم.

مرحوم ایروانی در نهایة النهایة یک اشکالی به مرحوم آخوند کرده است، فرموده: جناب آخوند! من با شما هم عقیده ام ولکن یک اشکال مهمی هست، وآن این است که: شما که می گوئی استصحاب عدم الاتیان اثبات فوت الفریضة نمی کند، خب اگر کسی ساعت سه بعد از ظهر شک کرد که نمازش را خوانده یا نه، استصحاب می کند عدم الاتیان را دیگر. بعد از استصحاب عدم الاتیان گفت نمی خوانیم، خلاف تکلیف ظاهری عمل کرد. گذاشت تا اذان مغرب شد، آمد نزد شمای صاحب الکفایة وگفت هل یجب علیّ القضاء؟ شما باید بگوئید استصحاب عدم الاتیان اثبات فوت الفریضة نمی کند پس بر تو قضاء واجب نیست. عرف متشرعی نمی تواند این مطلب را بپذیرد. استصحابی که در وقت جاری شد و این مکلف را الزام می کرد نماز بخوان ولی این مکلف نماز نخواند، اذان مغرب شد، دیگر بعد از اذان مغرب قضاء واجب نباشد برائت از وجوب قضاء جاری بشود.

بعد مرحوم ایروانی یک راه حلی ارائه داده که آقای خوئی وآقای صدر این راه حل را گرفته اند و به آن پر وبال داده اند. فرموده: استصحابی که در وقت جاری می شود و می گوید تو اتیان نکردی به نماز، فریضه ظاهریه درست می کند در وقت. امر ظاهری درست می کند که اتیان کن به نماز. این فریضه ظاهریه را اگر امتثال نکنید فوت این فریضه ظاهریه بالوجدان محقق می شود. من فاتته فریضة فلیقضها اطلاقش می گوید فوت فریضه واقعیه هم وجوب قضاء دارد وفوت فریضه ظاهریه هم وجوب قضاء دارد. فرق می کند با استصحاب عدم الاتیانی که بعد از وقت جاری می شود. دیگر بعد الوقت که نمی تواند استصحاب بگوید در داخل وقت تو امر ظاهری دارد. بعد از وقت تازه استصحاب می آید می گوید تو یک ساعت پیش وجوب ظاهری اتیان به نماز ظهر داری. این مثل این می ماند که امروز مولا بیاید بگوید تو باید دیروز آب می خوردی، الان امر کند که تو دیروز باید آب می خوردی. اینکه معقول نیست. امر متوجه آینده می شود که آدم انجام بدهد، متوجه گذشته که نمی شود. بعد از خروج وقت استصحاب عدم اتیان نمی تواند امر ظاهری در داخل وقت درست کند. تا بعد بگوئیم آن امر ظاهری در داخل وقت یقینا فوت شد. اگر هم بخواهد امر به قضاء درست کند در خارج وقت، آن هم اشکالش این است که استصحاب عدم الاتیان اثبات فوت الفریضة نمی کند.

ممکن است شما اشکال کنید به مرحوم ایروانی وآقای خوئی وآقای صدر که: فوت فریضه ظاهریه موضوع است برای وجوب قضاء واقعا؟ این را که نمی شود ملتزم بشوید. چرا؟ برای اینکه اگر بعد از وقت این مکلف فهمید که آن استصحاب عدم الاتیان دروغ بوده است واین مکلف اول وقت رفته است نماز جماعت، شکش بیجا بوده است، آیا شما می گوئید چون داخل وقت فریضه ظاهریه از او فوت شد واقعا قضاء واجب است حتی بعد از انکشاف خلاف؟ این را که نمی شود بگوئید. اگر می گوئید نه، وجوب قضاء می آید ظاهرا. من فاتته فریضة فلیقضها یک بخشش که فوت فریضه واقعیه است وجوب قضائش می شود واقعی، یک بخشش که فوت فریضه ظاهریه است وجوب قضائش می شود ظاهری. می شود جمع بین حکم واقعی وظاهری در خطاب واحد.

اقول: ما می گوئیم چه اشکالی دارد که خطاب واحد هم جمع کند بین حکم واقعی به لحاظ بعض مدلولش وهم حکم ظاهری به لحاظ بعض مدلول دیگرش. قرینه اش همین است که استبعاد می شود که فوت فریضه ظاهریه موضوع بشود برای وجوب واقعی قضاء؟!. این مناسبت حکم وموضوع منشأ می شود که من فاتته فریضة فلیقضها جامع وجوب قضاء را بیان می کند. نسبت به فوت فریضه واقعیه وجوب واقعی قضاء، نسبت به فوت فریضة ظاهریه وجوب ظاهری قضاء.

سؤال وجواب: اگر استصحاب درست بود یعنی بعد از اذان مغرب جزم پیدا کرد که استصحاب درست می گفت و این آقا اول وقت نماز نخوانده بود. یک نماز می خواند هم امتثال من فاتته فریضة واقعیة فلیقضها است و هم امتثال من فاتته فریضة ظاهریة فلیقضها. مثل اینکه مولا گفته اکرم عالما، اکرم هاشمیا، می آیم یک عالم هاشمی را اکرام می کنم، هم امتثال اکرم عالما کرده ام و عم امتثال اکرم هاشمیا. اینکه مشکل ندارد. اگر بعد از وقت بفهمم که واقعا فریضه واقعیه هم از من فوت شده بود و اول وقت نماز نخوانده بودم با یک نماز هر دو را امتثال می کنم. مشکل اینجا است که کشف کنم استصحاب دروغ بوده است.

اقول: به نظر ما این جوابها که مرحوم ایروانی وآقای خوئی وآقای صدر فرموده اند درست نیست. چرا؟

اولا: یک روایت برای ما پیدا کنید که من فاتته فریضة فلیقضها. همچنین چیزی نداریم. آنچه ما داریم سه تا صحیحه زراره است:

یکی إقض ما فات کما فات. اما این روایت که راجع به اصل وجوب قضاء نیست. سائل می گوید من در سفر نمازم قضاء شد حالا آمدم در حضر چه جور نماز را قضاء کنم؟ حضرت می فرماید یقضی ما فاته کما فات. این اطلاق ندارد. این اصلا کیفیت قضاء را می گوید که نماز شکسته قضاء شد نماز شکسته بخوان ولو در وطنت.

صحیحه دیگر می گوید: چهار تا نماز است وقت خاصی ندارد هر وقت خواستی بخوان. یکی نماز طواف است. اول طلوع آفتاب نماز مکروه است. می گوید این حرف را نزن نماز طواف مکروه نیست هر وقت شد بخوان. یکی هم نماز قضاء است، صلاة فاتتک فمتی ذکرتها أدیتها. در مقام این است که قضاء وقت وبی وقت ندارد. در مقام بیان این نیست که چه موقع قضاء واجب است.

صحیحه ثالثه زراره هم این است که: سئل عن رجل صلی بغیر طهور أو نسی صلاة لم یصلها أو نام عنها، فقال یقضیها إذا ذکرها فی أیّة ساعة ذکرها. اصلا این موضوع فوت الفریضة را مطرح نکرده است. نگفته است که من فاتته فریضة فلیقضها تا ما بگوئیم موضوع فوت الفریضة اعم از ظاهریه وواقعیه است. تازه عنوان فوت الفریضة را موضوع نگرفته است برای وجوب قضاء. و موردش هم فوت الفریضة الواقعیه است، می گوید صلی بغیر طهور، لم یصل، نام، موردش فوت فریضه واقعیه است. امام راجع به او حکم بیان کرد که یقضیها متی ذکرها. هیچ اطلاقی در وجوب قضاء فوت فریضه ظاهریه نداریم. ولذا بحث کردن از این بحث سالبه به انتفاء موضوع است.

بقیة الکلام یوم السبت انشاءالله.